

مطالعه ی تطبیقی تلفیق عرفان و عشقِ نفسانی در اشعار مولانا و جان دان

صغری نوده*

چکیده

شبهات افکار و اشعار مولانا و جان دان خود را در ایماژها، صنایع ادبی و زبان این دو شاعر که در مقایسه با شاعران قبل و بعد از خود بسیار برجسته و متمایز هستند، نشان می دهد. ایماژهای عاشقانه و نفسانی متداول به کار رفته در اشعار این دو شاعر و در مقابل زبان غیرمتداول شعر این دو، به واقع شیوه ای برای شرح رویکرد عاشقانه ی جویای حق به سوی حق است. چنین تلفیقی از عشقِ نفسانی و عرفان نه در فلسفه ی اسلامی و نه در نوع نصرانی آن غیر متداول نیست. در فلسفه ی اسلامی-ایرانی جست و جوی حق با عشق یکسان انگاشته شده است. در اشعار عاشقانه ی مولانا مخاطب با نگاهی تمثیلی به عشق به عنوان رابطه ای زمینی بین عاشق و معشوق ابدی رو به رو است؛ این همان عشقی است که مولانا به وسیله ی آن سعی بر روشن کردن رابطه ی عمیق فلسفی بین دوستدار حق و حق دارد. جان دان نیز در اشعار الهی خود رابطه ی بین جویای حق و حق را از طریق عشقِ نفسانی به تصویر کشیده است. او به عشق زمینی به عنوان تجلی عشق الهی می نگرد و به گونه ای افلاطونی، به واسطه ی عشق زمینی به سوی عشق فرای زمینی اوج می گیرد. از این رو، پژوهش حاضر به بررسی مفهوم عشق که عموماً به گونه ای تمثیلی در اشعار فلسفی و الهی مولانا و جان دان ارئه شده و همینطور اشعاری که هر یک از این دو شاعر در آن ها از طریق تقابل عشق زمینی و عشق الهی، تقارب این دو را به تصویر می کشند، می پردازد.

واژه های کلیدی: عرفان، عشقِ نفسانی، رویکرد تمثیلی به عشق، مولانا، جان دان

میل روح برای پیوستن و یکی شدن با روح الهی غایت امیال عرفاست. آندرهیل^۱، با اشاره به این ویژگی مشترک عرفا اظهار می‌دارد که اشتیاق همه ی عرفا به یک سو است و آن هم "اشتیاق روح برای روحانیت، و برای منزل نهایی اش یعنی پیوستن به روح متعالی است. این اشتیاق، اشتیاق روح برای عبور از مرز فناپذیری به سرچشمه ی فناپذیر عشق الهی است. (۱۵) جان دان و مولانا هر دو بسیار درگیر دین و عقاید مذهبی بودند و هر دو تلاش بر این داشتند که این گرایش روحانی را در اشعار خود به زیباترین صورت ممکن به تصویر کشند. پژوهش حاضر به بررسی ظهور این گرایش روحانی در قالب تمثیلی ایماژهای نفسانی در اشعار مولانا و جان دان می‌پردازد.

پیشینه ی تحقیق

گرچه حجم وسیعی از آثار منتقدان ادبی به موشکافی ویژگی های مختلف شعر مولانا از جمله بررسی محتوای عرفانی آثار او پرداخته اند، اما هیچ پژوهش جدی ای به بررسی تطبیقی آثار این شاعر از لحاظ محتوا و گرایش با شاعر برجسته ی انگلیسی، جان دان، نپرداخته است. این در حالی است که یکی از برجسته ترین و چشم انگیزترین ویژگی های شعر این دو شاعر گرایش عرفانی / روحانی هر دو آن ها در پرده ی گرایشی به ایماژها و محتوای نفسانی / زمینی در اشعارشان است. اساسی ترین نقطه ی تشابه این دو شاعر استفاده ی آن ها از قالب تصویر عشق ناپایدار زمینی به منظور به تصویر کشیدن و دست یافتن به عشق جاودانه ی الهی است. بر این اساس، برای برطرف کردن این شکاف در نقد پارسی، پژوهش حاضر به موشکافی اشعار مولانا و جان دان از طریق بررسی تطبیقی آثار این دو شاعر می‌پردازد.

بحث و بررسی

مولانا، به واسطه ی رشد یافتن در فضایی روحانی، از همان بدو کودکی آموخت که به دنیای اطراف در قالب جهان ماوراء بنگردد و از این رو به عارفی پرشور مبدل گشت. این تحول روحانی در مولانا به حدی چشم گیر بود که باعث شد در ملاقاتی که او با عطار، شاعر برجسته ی زمان خود، داشت، عطار که از رشد روحانی او در شگفت شده بود، پیش بینی کرد که این مرد جوان یکی از

^۱ Underhill

پیشروان روحانی زمان خود خواهد شد. (زرین کوب ۵۰) پیوند مولانا با جهان ماوراء و اشتیاق او برای پیوستن به حق تعالی به روشنی در اشعار او به تصویر کشیده شده است.

شعر و زندگی جان دان نیز چنین ترکیبی از شعر و مذهب را منعکس می کند. بر اساس گفته ی والتون^۲ "دان یک شاعر قرن هفده ای با تمایلی شدید به سمت مذهب نبود بلکه مردی مذهبی با تمایلی به سمت دنیای شعر بود." از دید جان دان هم زندگی و هم هنر بی تردید در الوهیت ریشه دارند؛ و این همین دیدگاه، (که بخش اعظمی از جوانی این شاعر را درگیر خود کرده بود)، بود که بر تمام زندگی او و همینطور بر اشعار او تاثیر گذاشت. (نقل در سلین^۳ ۱)

بسیاری از منتقدان معتقدند که این دو حیطة از تجربه ی بشریت، دو حیطة ی کاملاً مجزا و نامرتب هستند که نمی توانند در یک متن در کنار هم قرار گیرند. واتکین^۴ معتقد است که هنر و عرفان هرگز نمی توانند در یک تجربه در کنار یکدیگر قرار گیرند چرا که هر کدام از این ها دیگری را دفع می کند. "جایی که یکی از این دو باشند، دیگری نمی تواند باشد" (۱۲). با توجه به این دیدگاه می توان به اهمیت و برجستگی اشعار مولانا و دان که این دو حیطة از تجربه ی بشریت را در قالب یک تجربه به تصویر می کشند، پی برد.

آثار هر دو شاعر جست و جوی شاعر برای یکی شدن با حق تعالی را به تصویر می کشد. البته تفاوت های ناچیزی در رویکرد این دو و نحوه ی به تصویر کشیدن این مفهوم در آثارشان وجود دارد که آن هم ریشه در تفاوت های عرفان اسلامی و نصرانی دارد. عرفان اسلامی مسیری روحانی را طی می کند؛ بنابراین، ادبیات فلسفی-اسلامی بیشتر با اخلاقیات درون سازی شده ای در ارتباط است که با تغییر اساسی در انسان ها سرو کار دارد. شعر مولانا بیشتر با جنبه ی توحیدگرای فلسفه در ارتباط است. (نصر ۳) مولانا وجود حق تعالی را در همه ی کائنات می بیند. و این موتیفی است که در بسیاری از داستان های مثنوی و دیوان شمس برجسته است:

ز صاف بحر کف این جهان حجاب کند
به کف بحر بمنگر که آن حجاب کند

جهان کفست و صفات خداست چون دریا
همی شکاف تو کف را که تا به آب رسی

ز نقش‌های زمین و ز آسمان مندیش
برای مغز سخن قشر حرف را بشکاف
که نقش‌های زمین و زمان حجاب کند
تو هر خیال که کشف حجاب پنداری
بیفکنش که تو را خود همان حجاب کند
نشان آیت حقست این جهان فنا
ولی ز خوبی حق این نشان حجاب کند.

(مولانا، دیوان شمس ۳۱۱)

مولانا زیبایی تمام کائنات و موجودات جهان از جمله زنان را به عنوان انعکاسی از وجود و زیبایی حق تعالی می‌بیند گرچه او هرگز زیبایی دنیوی را با زیبایی فناپذیر حق تعالی قابل قیاس در یک تراز نمی‌داند. ایماژ "زلفِ بتان" در شعر بالا در این زمینه بسیار روشنگر است. "مغز سخن" و "زلف بتان" چون کف دریا که نشان از دریا ولی در عین حال حجابی بر آن است، "نشان آیت حقست" و، در عین اینکه "ز خوبی حق این نشان حجاب کند،" به جهان ماورائی، یعنی جهانی فراتر از این جهان اشاره دارد.

چنین رویکردی در شعر جان دان نیز ملموس است. نگاهی گذرا به اشعار الهی جان دان و همینطور به دیوان شمس و مثنوی معنوی، پرده از دین این دو شاعر به موضوعات عاشقانه و عشق نفسانی در به تصویر کشیدن عشق الهی بر می‌دارد. رابطه‌ی عاشقانه‌ی فرد با حق هم در فلسفه‌ی اسلامی و هم در نوع نصرانی آن رابطه‌ی بنیادین است. در فلسفه‌ی اسلامی/ایرانی/سیافاری با عشق یکسان انگاشته شده است. تلفیق عشق و عرفان در اشعار الهی-اسلامی و همینطور در نوع نصرانی آن منجر به نگاهی تمثیلی به عشق به عنوان رابطه‌ی زمینی بین عاشق و معشوق ابدی می‌گردد. بنابراین توصیف مکرر و نمادین ویژگی‌های ظاهری و جسمانی معشوق در اشعار فلسفی مولانا و دان اغلب با پیوند فیزیکی عاشق و معشوق خاتمه می‌یابد که با نگاهی تمثیلی قابل توجیه است. مولانا از همان ابتدای کار، به عنوان شاعری صوفی و جان دان در نیمه‌ی دوم حرفه‌ی شاعری اش به بررسی رابطه‌ی بین جویای حق و خود حق از طریق رویکردی تمثیلی به عشق نفسانی پرداخته است.

شعر پارسی وجود چنین ترکیبی از عشق نفسانی در فضای اشعار فلسفی-عرفانی مولانا را مرهون گرایش تمثیلی ذهن این شاعر است. به گفته‌ی نیکلسون^۵، برای مولانا که رویارویی نخستینش با شمس تبریزی او را به حق متصل کرد، عشق تنها راه ایمن برای صوفی بود که او را به منشأ حقیقی

عشق پیوند دهد. به همین دلیل مثنوی با نوای نی آغاز می گردد، نی ای که نماد روحی خالی از منیت و مملو از روح الهی است" (۳۱).

بشنو این نی چون شکایت می کند

از جداییها حکایت می کند

کز نیستان تا مرا ببریده اند

در نفیرم مرد و زن نالیده اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

تا بگویم شرح درد اشتیاق

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

من به هر جمعیتی نالان شدم

جفت بدحالان و خوش حالان شدم

هرکسی از ظن خود شد یار من

از درون من نجست اسرار من

(مولانا، مثنوی ۳)

از پس این شعر مولانا در مثنوی، شعر بلند دیگری می آید که داستان پادشاهی است که گرفتار عشق کنیزی می گردد که خود در دام عشق دیگری گرفتار است. اهمیت این شعر و بسیاری دیگر از اشعار مثنوی در روشن کردن ماهیت واقعی عشق و در متمایز کردن عشق واقعی از عشق کاذب است. در فلسفه ی مولانا، "حق سرچشمه ی تمامی عشق هاست و همه ی کائنات مشمول عشق الهی می گردند؛ از این رو همه ی کائنات عاشقانی هستند در راه معشوقی ابدی" (چیتیک^۶ ۱۹۵). بنابراین، عشق و کشش بین انسان ها نیز از عشق الهی سرچشمه می گیرد. در نتیجه در فلسفه ی مولانا عشق زمینی، عشقی چون عشق پادشاه برای کنیزک، گرچه عشقی کاذب است اما رابطه ای روشن گر و هدایت کننده است که چون پلی صوفی و یا عارف را به حق تعالی پیوند می زند. به عبارت دیگر، در فلسفه ی مولانا جسم همچون روح تعیین کننده و با اهمیت است. اما با این حال، او اصرار بر این دارد که فرد نباید در مرحله ی عشق زمینی ثابت بماند بلکه باید به مرحله ی فرای عشق زمینی اوج بگیرد تا عشق حقیقی را لمس و تجربه کند. مولانا عشق زمینی را مانعی بر سر راه عشق الهی نمی داند بلکه بالعکس زیبایی زمینی و عشق زمینی برای او تجلی ای از زیبایی الهی و عشق الهی است. صوفیان به گونه ای افلاطونی معتقدند که انسان به واسطه ی عشق زمینی به سوی عشق فرای زمینی اوج می گیرد. بر اساس این تفکر در عرفان، در تاریخچه ی طولانی شعر عرفانی-ایرانی، حق در اشعار شاعران صوفی اغلب به صورتی تمثیلی در قالب زنی زیبا و یا مردی جوان و زیبارو پدیدار می شود و رابطه ی بین آن دو نیز اغلب به

^۶ Chittick

شکل رابطه ای جسمانی بین عاشق و معشوق به تصویر کشیده می شود. شعر زیر از دفتر پنجم نمونه ی زیبایی از توصیف تمثیلی زن در اشعار مولانا در مثنوی است.

گفت ابلیس لعین دادار را دام زفتی خواهم این آشکار [...]

چونک خوبی زنان فا او نمود که ز عقل و صبر مردان می فزود

پس زد انگشتک به رقص اندر فتاد که بده زوتر رسیدم در مراد

چون بدید آن چشمهای پرخمار که کند عقل و خرد را بی قرار

و آن صفای عارض آن دلبران که بسوزد چون سپند این دل بر آن

رو و خال و ابرو و لب چون عقیق گویا حق تافت از پرده رقیق

دید او آن غنج و برجست سبک چون تجلی حق از پرده تنک

(مولانا، مثنوی ۶۷۶-۷)

این حقیقت که ابلیس در صدد است تا از زیبایی زنان به عنوان "دامی مردانداز و حیل ساز سخت" استفاده کند با زیبایی نمادین زنان به عنوان تجلی زیبایی حق، همانطور که ابیات بعدی در اینجا گفته می شود، در تضاد نیست. برای مولانا همانند همه ی شاعران صوفی دیگر، زیبایی زنان تجلی زیبایی الهی است. به گفته ی چیتیک، مولانا از طریق تصویر زیبایی زنان "زیبایی، بخشایش و مهر الهی را در اشعار خود به تصویر می کشد" (۲۸۶). از این رو، پیوند عاشق و معشوق در این اشعار استعاره ای از پیوند جویای حق و خود حق است.

من جوی و تو آب و بوسه ی آب هم بر لب جویبار باشد

از بوسه ی آب بر لب جوی اشکوفه و سبزه زار باشد.

(مولانا، دیوان شمس ۲۴۰)

چنین اشارات مکرری به ویژگی های ظریف و زیبای معشوق و پیوند عاشقان که به تصویر "اشکوفه و سبزه زار" منتهی می شود، نماد نزدیکی لازم در رابطه ی بین جویای حق و خود حق است. همینطور این بیت "بوسه بده به روی خود راز بگو به گوش خود/ هم تو بین جمال خود هم تو بگو ثنای تو" (مولانا، دیوان شمس ۷۰۷) برگرفته از دیوان شمس بر اهمیت قرب عاشق و معشوق اشاره دارد. این ابیات به طور نمادین به یکی بودن این دو و یا اشتیاق دوستار حق برای پیوستن به حق تعالی و ناپدید

شدن در او نیز اشاره دارند. به عبارتی دیگر، نیازی نیست که دوستان حق در دنیای بیرون به دنبال حق بگردند بلکه حق در درونشان می‌زید.

چنین دیدی به شعر مولانا هنگامی که به ارجاعات و استعاراتی چون "می، ساقی و میخانه" که هم در مثنوی و هم دیوان شمس وجود دارد، می‌نگریم روشن‌تر می‌گردد. با در نظر داشتن جنبه‌ی نمادین و شهوانی این ایماژها در ذهن، می‌توان به جنبه‌ی تمثیلی آن‌ها نیز پی برد. مولانا از طریق چنین ایماژهایی رابطه‌ی عمیق بین جویای حق و خود حق را به صورت تمثیلی از زاویه‌ی زمینی آن به تصویر می‌کشد.

موسیقی نیز وسیله‌ای دیگر است که مولانا برای به تصویر کشیدن یکی شدن با حق تعالی و ناپدید شدن در او از آن استفاده می‌کند. او اغلب آلت موسیقی را با عاشق، و نوازنده‌ی آن را با معشوق ابدی (در قالب استعاره) یکسان تلقی می‌کند. بر اساس این استعاره زندگی آلت موسیقی در دستان نوازنده‌ی آن (استعاره‌ای از حق) است و این که آیا با او تماس برقرار کند یا نه. (شیمل^۷ ۲۱۲-۱۳) نمونه‌ی چنین استعاراتی را در ابیات زیر می‌توان یافت:

انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی
زاری از ما نه تو زاری می‌کنی

ما چو چنگیم و تو زخمه می‌زنی

ما چو کوهیم و صدا در ما ز تست

ما چو ناییم و نوا در ما ز تست

ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی
(مولانا، مثنوی ۴۵)

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

و یا در ابیات زیر:

این پرده بزن که یار مست آمد

ای مطرب جان چو دف به دست آمد

ماه از سوی چرخ بت پرست آمد.

چون چهره نمود آن بت زیبا

(مولانا، غزلیات شمس ۲۳۴)

وسيله‌ی دیگری که مولانا برای به تصویر کشیدن پیوند ابدی با معشوق ابدی به کار می‌برد جسمانیت و یا به عبارتی دیگر همان عشق نفسانی است. مولانا معتقد است که برای عاشق هم چون

برای سارقان شب بسیار دراز است. "بگیر لیلی شب را کنار ای مجنون/ شب است خلوت توحید و روز شرک و عدد" (مولانا، دیوان شمس ۳۲۰). این بیت این ایده را منتقل می کند که شب برای مجنون مقدس است چرا که در آن هنگام است که او می تواند لیلایش را در آغوش گیرد و نوازشش دهد. از این رو، از شب به عنوان "حجله ی پنهانی" توحید و یا یکتاپرستی یاد می شود چرا که تنها اجازه ی پیوند عاشقان و ایمان و وفاداری عاشقان به معشوق ابدی و نه به هیچ کس دیگر را می دهد: "شاید که نخسیم به شب چونک نهانی/ مه بوسه دهد هر شب انجم شمری را" (مولانا، دیوان شمس ۴۹). در این ابیات این مفهوم "توحید" و اصرار عاشق در این که شب را بیدار ماند و "انجم شمرد" تا اینکه از معشوق ابدی اش در تمام طول شب آگاه باشد، است که به عاشق درگاه الهی این فرصت و این صلاحیت را می دهد که توسط "مه" معشوق ابدی بوسیده شود.

اهمیت اینگونه ای که به پیوند عاشق و معشوق نسبت داده شده است و اقتضا و تناسب این قیاس تمثیلی، همه از گرایش های بنیادین شعر عرفانی-اسلامی است که ریشه در عرفان دارد. عارفان "امتیاز انسان را در عشق می دانند" (امامی و عبدی ۲). اما، علاوه بر این، عرفا معتقدند که پیوند با معشوق ازلی تنها پس از نابودی "منیت" در انسان ها، یعنی هنگامی که هیچ گونه عاملی فاصله ای بین جویای حق و حق وجود ندارد، به واقعیت می پیوندد. از این رو ماهیت نفسانی داستان های مثنوی و اشعار دیوان شمس نیز باید با توجه به پیش زمینه ی فلسفی-عرفانی اشعار مولانا مورد بررسی قرار گیرد. به عبارت دیگر، اشعار نفسانی مولانا به واقع تمثیل هایی هستند که شاعر در صدد است که به وسیله ی آن رابطه ی عرفانی جویای حق و حق را به تصویر کشد. مولانا پس از رویارویی با شمس، به این درک از حقیقت دست یافته بود که نزدیکی به حق تعالی، نزدیکی ای درونی است. مولانا بر این باور بود که داستان های عاشقانه و روایت های عشق نفسانی در قالب تمثیل به گونه ای بهتر و زیباتر می توانند رابطه عاشقانه ی ماورایی را به تصویر کشند.

جان دان نیز، برخلاف نیمه ی نخست فعالیت ادبی اش که بر سرودن اشعاری عاشقانه که تنها بر جنبه ی گمراه کننده و نفسانی عشق زمینی پایبند بود، در نیمه ی دوم زندگی ادبی اش به ویژه در سروده ها و غزل هایش به عشق از منظر دیگری می نگرد و از آن برای اهداف والاتری بهره می گیرد. به عنوان مثال در شعری چون "وداع" به وضوح می توان تحسین دان را در مورد عشق پاک و بی آرایش و عشق حقیقی لمس کرد:

عشق را کدِ عاشقان زمینی

که روحشان را نفس در بر گرفته، توان آن ندارند

که غیاب را پذیرا باشند چرا که غیاب، نابود می کند

آن چه را که به این عشق هستی بخشیده بود.

اما از برای ما، با عشقی چنین بی آایش

که خود نیز ماهیتش ندانیم

دلگرم به روحی که ما را به هم می پیوندد

فراق چشم و لب و دست آزاری نیست.^۱ (دان ۱۸)

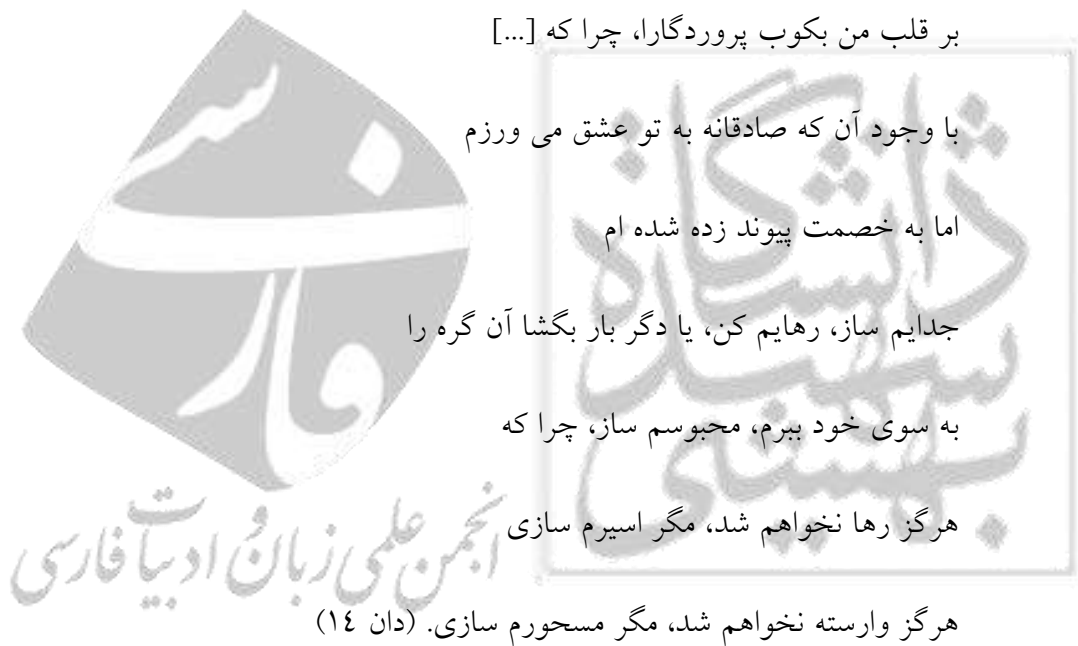
دان در این شعر بین عشق حقیقی و وابستگی نفسانی بین زن و مرد تفاوت قائل می شود. دید جان دان در این حیطه به صورت شگفت انگیزی به دید مولانا نزدیک است. مولانا نیز در بسیاری از اشعار روایی اش عشق حقیقی را از وابستگی شهوانی جدا می سازد و عشق ازلی آسمانی را بر آن دیگری برتری می دهد. داستان "عاشق شدن پادشاه بر کنیزک رنجور و تدبیر کردن در صحت او" که مثنوی معنوی با آن آغاز می شود، تنها یکی از بسیار داستان هایی از مثنوی است که محتوای شعر "وداع" جان دان را منعکس می کند. پس از توصیف شرایط دردآور کنیزی که وابستگی عاطفی اش به زرگری که گمان می کرد به او دل باخته، مانعی بر سر راه پیوند او با عشق راستین شده بود، و همینطور پس از شرح پی بردن کنیزک به دروغین بودن ماهیت این عشق، مولانا کنیزک داستانش را درمان می دهد و او را به وصال پادشاه نیز می رساند، وصالی که تصویری از عشق حقیقی در مقابل عشق های کاذب و رنگین است، ("عشق هایی کز پی رنگی بود/ عشق نبود عاقبت ننگی بود") (مولانا، مثنوی ۴۵).

با این حال، این ویژگی تنها در نیمه دوم زندگی ادبی جان دان نمایان می شود. شعر دان در نیمه ی دوم اندیشه ی ادبی اش تماما اشعاری روحانی و فلسفی می شوند که در تضاد با نیمه ی نخستین زندگی ادبی این شاعر که تنها اشعاری را در بر می گیرد که به جنبه ی نفسانی عشق زمینی می پردازد،

^۱ ترجمه ی اشعار توسط نویسنده.

تنها به خدا و رابطه ی شاعر با او می پردازد. به واقع، دان در اشعار الهی خود تلاش بر این داشت که رابطه ای پایدار با خداوند برقرار کند و آن را به تصویر کشد.

با این وجود، برخلاف جنبه ی روحانی اشعار الهی جان دان، استفاده ی این شاعر از ایماژهای عاشقانه ی نفسانی بسیار شگفت انگیز است. "غزل مقدس چهاردهم" به عنوان یک نمونه بسیار روشنگر است:



جان دان از طریق ایماژهای عاشقانه ی نفسانی ای که در آن دوستدار حق با به تصویر کشیدن رابطه ای نفسانی از حق می خواهد که مسحورش سازد، رابطه ی شاعر را (به عنوان جویای حق) با حق ترسیم می کند. چنین تشبیه ای که در آن رابطه ی نفسانی فرد با حق به رابطه ی نفسانی و زمینی یک عاشق و معشوق مانند شده است، در ادبیات عرفانی-فلسفی پارسی به ویژه در اشعار روحانی مولانا تشبیه غیرمعمول و غیرمتداولی نیست. به عقیده ی ناکس^۹ "پیشینه ی عرفان نصرانی (نیز) اجازه ی حضور چنین سمبول هایی را به عنوان نوعی 'اگر' در ادبیاتش می دهد" (نقل در کلمنتز^{۱۰} ۲۵۶). چنین ایماژهایی به عنوان تمثیلی برای رابطه ی عرفانی فرد و حق عمل می کنند.

در اشعاری چون "مرثیه ی نوزدهم" ویژگی نفسانی اشعار دان و ترکیب شدن جنبه ی روحانی و نفسانی وجود بسیار برجسته می گردد. آن طور که هانت^{۱۱} می گوید، این مرثیه "قیاس تمثیلی پیچیده و مفصلی میان اوج سکر آور رابطه ی فیزیکی در این رابطه ی زمینی و اوج خلسه آور عشقی تماماً روحانی در خلسه ی روحانی یک مکاشفه ی مذهبی را به تصویر می کشد." (نقل در کلمنتز ۱۹۰). و این از طریق چنین بهره گیری هایی از گرایش های نفسانی در خدمت عرفان است که شعر جان دان به شعر مولانا نزدیک می شود. نگاهی گذرا به ابیات زیر از این مرثیه شباهت شگفت انگیز ایماژ محورین این شعر به ایماژهای اشعار مولانا که پیش از این بررسی شد را نشان می دهد.

جایی که دستانم قرار دارد، روحم را نیز در بند دارد.

عربانی تمام! همه ی لذت ها از تو سرچشمه می گیرد

چون روح، جسم نیز باید عریان باشد

تا که همه ی لذت ها را بچشد. (دان ۳۶)

جان دان به گونه ای افلاطونی زیبایی زنان را تنها وسیله ای می داند که از طریق آن جویای حق به حق نائل می گردد. عشق زمینی از دید جان دان وسیله ای است برای یافتن به عشق ازلی فرازمینی:

شواهراتی که شما زنان به کار می برید

چون گوی های آتلانتا هستند که در چشمان مردان افکنده می شوند،

آن هنگام که چشمان ابله ای بر آن جواهرات روشن گشت

روح زمینی اش شاید چشم بر آن جواهرها ببندد نه آن دیگری. (دان ۳۸)

قیاس تمثیلی بین زیبایی زنان و ویژگی های حق تعالی در شعر مولانا نیز، همان طور که اشاره شد، قیاسی محوری است. مولانا و دان هر دو زیبایی زنان را به عنوان تجلی زیبایی الهی به تمام تمجید می کردند؛ ایماژ محورین زنان زیبا در اشعار هر دو شاعر، همان طور که در شعر زیر از جان دان خواهید دید، دلیلی بسیار خوب بر این مدعاست:

چونان تصویر های مه گونه و یا چون پوشش های زیبای کتاب ها

برای افراد بی سواد، زنان نیز این گونه آراسته گشته اند؛

آن ها خود کتاب هایی عرفانی هستند، که تنها ما

(کسانی که ملاحظت زنان به اوجشان خواهد برد)

باید آشکار و پرده برداشته بینیم. (دان ۴۰-۴۴)

برای دان، زنان نمونه هایی از جوهره ی عرفان هستند که می توانند به انسان کمک کنند که افکارش را به سوی حق متمرکز کند. این جا بی شک تاکید بر برتری زیبایی حقیقی بر زیبایی کاذب است، موضوعی که همواره موضوعی محوری در فلسفه ی مولانا بوده است، شاعری که "طریق عشق" طریق برتر اشعارش بود. (بیانی ۱۰۸) برای مولانا و دان زیبایی زنان و هر گونه زیبایی زمینی و عشق نفسانی، همان طور که افلاطون می گوید، تنها نردبانی است برای دستیابی به زیبایی و عشقی والاتر. عشق نفسانی برای این دو شاعر تنها وسیله ای است برای به تصویر کشیدن و دست یافتن به عشق والای روحانی.

انجمن علمی زبان ادبی فارسی

نشست همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

نتیجه گیری

مولانا و دان هر دو، به عنوان شاعر و عارف، پایه ی آثار خود را بر محتوای عشق استوار کرده اند. مفهوم عشق به عنوان مفهومی تمثیلی در شعر عرفانی مولانا و دان عمل می کند. به واقع، این دو شاعر عشق زمینی را در تقابل با عشق الهی قرار می دهند. ایماژهای نفسانی متداول و زبان غیر متداول و برجسته ی این دو شاعر در اشعار روحانی و الهی شان استعاره ای از ماهیت رابطه ی عمیق جویای حق و خود حق است. چنین تلفیقی از عشق نفسانی و عرفان نه در فلسفه ی اسلامی و نه در نوع نصرانی آن غیر متداول نیست. این اساسی ترین نقطه ی تشابه در تلاقی عشق نفسانی و روحانی در اشعار مولانا و دان است. این دو شاعر به عشق زمینی به عنوان تجلی عشق الهی می نگرند و و راوی اشعار این دو، به گونه ای افلاطونی، از عشق زمینی به عنوان واسطه ای بهره می گیرد که از طریق آن به سوی عشق فرای زمینی اوج بگیرد. چنین گرایش شدید فلسفی در اذهان و در نتیجه در آثار این دو شاعر از طریق ایماژها، صنایع ادبی و زبان این دو، که در مقایسه با شاعران قبل و بعد از خود بسیار متفاوت و برجسته اند، نمایان می شود. این چنین ارجاعاتی به فلسفه، منطق، الهیات و مذهب که به وفور در آثار مولانا و دان یافت می شود، آثار آن ها را به مراتب پیچیده تر و سخت تر از هم مرکبان شان می کند.

نشست همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

منابع

منابع فارسی

امامی، نصر الله؛ اسماعیل عبدی مکوند. "آتش عشق از دیدگاه مولانا." پژوهشنامه ی زبان و ادبیات فارسی. ۵ (۱۳۸۹): ۱-۱۴.

بیانی، شیرین. "عشق از دیدگاه مولانا جلال الدین محمد بلخی." اندیشه های جهانی مولانا جلال الدین

محمد بلخی. تهران: مولوی، ۱۳۷۹. ۱۰۶-۱۱۶

زرین کوب، عبد الحسین. پله پله تا ملاقات خدا: درباره ی زندگی، اندیشه و سلوک مولانا جلال الدین رومی. تهران، انتشارات علمی: ۱۳۸۴.

بلخی، جلال الدین محمد (مولانا). دیوان شمس. تهران: نشر پارسه، ۱۳۸۵.

_____. مثنوی معنوی. تهران: انتشارات سپهر ادب، ۱۳۸۵.

نصر، سید حسین. آموزه های صوفیان از دیروز تا امروز. تهران، نشر سهروردی: ۱۳۸۲.

منابع لاتین

Chittick, William. *The Sufi Path of Love: The Spiritual Teachings of Rumi*. Albany: State University of New York Press, ۱۹۸۳.

Clements, Arthur. *John Donne's Poetry*. New York: W. W. Norton and Company, ۱۹۹۲.

Donne, John. *John Donne's Poetry*. Ed. Clements, A. L. New York: W. W. Norton and Company, ۱۹۶۶.

Nicholson, Reynold. *The Mathnavi of Jalalu' din Rumi*. London: Cambridge University Press, ۱۹۴۰.

Schimmel, Annemarie. *The Triumphal Sun*. Albany, State University of New York Press, ۱۹۷۸.

Sellin, Paul. John Donne. Columbia: University of Missouri Press, ۱۹۸۸.

Underhill, Evelyn. Mysticism. New York: The World Publishing Company, ۱۹۷۰.

Watkin, E. I. Poets and Mystics. New York: Sheed and Ward, ۱۹۵۳.



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی



ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱